

تجربه روایت شده زنان از ساختار قدرت در خانواده

محمد رضا کلاهی^۱، فاطمه شفیعی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۰۵، تاریخ تایید: ۹۵/۱۱/۱۸

چکیده:

هدف این مقاله دستیابی به فهمی عمیق از تجربه روایت شده زنان، از ساختار توزیع قدرت در خانواده است. روش تحقیق، کیفی است. ابزار گردآوری داده‌ها مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته و تکنیک تحلیل داده‌ها، تحلیل داستان زندگی است. طرح نمونه گیری در این مقاله هدفمند است و شیوه نمونه گیری، اشباع نظری است. پرسش‌شوندگان شامل ۲۵ نفر از زنان شاغل و ۲۵ نفر از زنان غیرشاغل هستند. چهارچوب نظری تحقیق برگرفته از نظریه منابع بلاد و ولف است که بر اساس پیش فرض‌های آن، تقسیم قدرت در خانواده و پایگاه قدرت هر یک از همسران، متأثر از منابع در دسترس هر یک از آنها و انتظارات هنجاری ارزشی از زن و شوهر است؛ به بیان دیگر، هر چه منابعی که شخص در اختیار دارد بیشتر باشد، از قدرت بیشتری نیز برخوردار است.

نتایج تحقیق نشان دهنده وجود سه الگوی تصمیم‌گیری: زن مسلط، مرد مسلط و الگوی توافقی در خانواده زنان شاغل و غیرشاغل است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد، زنان شاغل، علی‌رغم آنکه از منابع، دارایی و ثروت برخوردار بوده‌اند، اما این دارایی‌ها در برتری تصمیم‌گیری آنها اثرگذار نبوده است. لذا زنان هر دو گروه، عمدتاً در تصمیم‌گیری‌های خرد و کم هزینه، برتری تصمیم‌گیری داشته‌اند و کمتر در تصمیم‌گیری‌های کلان و پرهزینه اثرگذار بوده‌اند. همچنین زنان هر دو گروه در مقابل اقتدارگرایی مردان، به خاطر «حفظ زندگی‌شان» منعطف بوده‌اند و از تصمیمات خود کوتاه آمده‌اند.

کلیدواژه‌ها: تجربه روایت شده زنان، قدرت، ساختار قدرت در خانواده، الگوی تصمیم‌گیری.

۱- جامعه‌شناس فرهنگی؛ استادیار؛ مدیر گروه جامعه‌شناسی فرهنگی پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی.
reza.kolahi@gmail.com

۲- کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی از دانشگاه علم و فرهنگ.
fatemeh.shafiee91@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

زندگی روزمره، بستر شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی از جمله قدرت است که کلید اساسی فهم روابط اجتماعی نیز محسوب می‌شود. اگرچه قدرت یکی از جنبه‌های اجتناب‌ناپذیر روابط انسانی است، ولی ساختار آن به دلیل بسترها و موقعیت‌های متفاوت اجتماعی ثابت نیست و منابع به وجود آورنده آن برای زنان و مردان متفاوت است. به همین دلیل، یکی از موضوعات مهم و مورد توجه جامعه‌شناسان در حوزه مطالعات خانواده، روابط بین زنان و مردان، مطالعه در توزیع قدرت و تقسیم کار خانگی است. شناخت نقش مردان در تصمیم‌گیری‌های خانواده، از محورهای اساسی مرتبط با تقسیم کار خانگی و توزیع قدرت محسوب می‌شود. صورت غالب تقسیم کار جنسیتی در جوامع سنتی، اختصاص دادن کارهای درون خانه به زنان و فعالیت‌های بیرون از خانه به مردان بوده است (کیانی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۷۶-۱۷۷).

مسئله قدرت در خانواده یکی از مباحث چالش‌برانگیز در حوزه خانواده است. در خانواده‌های سنتی ایرانی، مرد در نقش نان‌آور خانواده، ریاست خانواده را بر عهده داشت و تمرکز قدرت نیز در دست او بود. با ورود صنعت و فناوری جدید به ایران و تغییرات اقتصادی و اجتماعی حاصل از آن، جامعه و خانواده ایرانی نیز دچار تغییر و تحولاتی شده است. عواملی نظیر تغییرات ساخت اجتماعی جامعه، رواج شهرنشینی، گسترش آموزش همگانی، ورود زنان به عرصه‌های مختلف جامعه و دخالت بیشتر دولت در تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی مردم؛ باعث تغییراتی در شکل و ساخت خانواده، به ویژه در شهرها، شده است؛ به نحوی که امروزه شاهد پدیدارشدن شکل‌های گذار میان خانواده سنتی و جدید در کشور هستیم (بهنام، ۱۳۴۰: ۳۴، به نقل از نایبی و گلشنی، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

بر مبنای آنچه گفته شد، پرسش‌های مهمی که در این تحقیق مطرح می‌شود عبارتند از:

- ۱- انواع الگوهای تصمیم‌گیری در خانواده‌های مورد بررسی کدام است؟
- ۲- الگوهای تصمیم‌گیری که در آنها مرد غالب می‌شود چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با تصمیم‌گیری‌هایی دارد که زن در آنها غالب می‌شود؟
- ۳- در خانواده‌هایی که زن و مرد از تحصیلات بالایی برخوردارند، الگوی توزیع قدرت چه تفاوتی با خانواده‌هایی دارد که زن و مرد از تحصیلات پایینی برخوردارند؟
- ۴- در خانواده‌هایی که زن و مرد هر دو شاغل هستند، الگوی توزیع قدرت چه تفاوتی با خانواده‌هایی دارد که در آن تنها مرد شاغل است؟
- ۵- الگوهای تصمیم‌گیری در خانواده‌های زنان شاغل چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با خانواده زنان غیرشاغل دارد؟

این تحقیق با روش کیفی به دنبال یافتن پاسخی مناسب برای سؤالات مذکور است.

چهارچوب نظری تحقیق

بلاد و ولف^۱ با یک نگاه خرد و سیستماتیک (1960) توزیع قدرت در خانواده را در پیوند با منابع در اختیار طرفین توضیح داده‌اند. آنها معتقدند قدرت بین زن و شوهر بر اساس منابع نسبی هر یک از زوجین توزیع شده است. بلاد و ولف به‌طور خاص بر سه منبع درآمد، منزلت شغلی و پیشرفت تحصیلی تأکید می‌کنند. به نظر آنها برای درک بیشتر قدرت مردان در خانواده، شناخت این سه منبع قدرت ضروری است. در نگاه آنها دسترسی بیشتر و آسان‌تر مردان سرپرست خانواده به منابع، فرآیندی طبیعی است (Wamue & Njoroge, 2011: 12). کرامول^۲ و اولسون^۳ (1975) قدرت در خانواده را به سه بخش تفکیک می‌کنند:

۱- پایگاه‌های قدرت در خانواده (شامل منابع اولیه؛ نظیر مالکیت فردی که به‌وسیله آن توانایی مالک در اعمال کنترل بر موقعیت‌های ثابت می‌شود).
۲- فرآیندهای قدرت در خانواده (که معمولاً با شاخص‌هایی چون تحصیلات، درآمد، شغل، و... تعریف می‌شود).

۳- نتایج قدرت در خانواده (به روابط داخلی افراد و فرایندهایی که در آن قدرت شکل می‌گیرد نظیر تصمیم‌گیری‌ها، حل مشکلات، حل تضادها و... اشاره دارد) (Wamue & Njoroge, 2011: 12).
فرنچ و راون^۴ (1959) پایگاه‌های قدرت در خانواده را به شش دسته تقسیم می‌کنند:
۱- قدرت مشروع؛ که بنیان آن بر نظام باورهای خانواده استوار است.
۲- قدرت اطلاعاتی؛ که بر اساس درآمد بیشتر افراد بنا نهاده شده است.
۳- قدرت ارجاعی؛ که بر اساس محبت، جاذبه‌های متقابل، دوستی و دوست‌داشته‌شدن در درون خانواده استوار است.

۴- قدرت قهری؛ که شامل استفاده از زور فیزیکی یا روانی در تحمیل اراده خویش بر دیگر اعضای خانواده است.

۵- قدرت متخصص؛ بر اساس تحصیلات، آموزش و یا تجربه و مسائلی از این دست است.
۶- و در نهایت، قدرت پاداش؛ توانایی تأثیرگذاری بر دیگران با ارائه مزایای جسمی و روانی به کسانی که با خواسته‌ها مطابقت داشته باشند (Wamue & Njoroge, 2011: 12).
سفیلوس-روچیلد^۱ (1967) پایگاه قدرت در خانواده را بازتابی از ایدئولوژی جنیستی فرهنگ

1- Blood & Wolfe

2- Cromwell

3- Olson

4- French & Raven

گسترده‌تر جامعه می‌دانند. در اغلب جوامع این ایدئولوژی جنسیتی بدان معناست که به‌دلیل باورها و اعتقادات مردسالارانه، مردان در بیشتر خانواده‌ها اقتدار و برتری دارند. به عبارت دیگر، ساختار توزیع قدرت در خانواده با نظام‌های باوری جامعه و توزیع ناعادلانه منابع بیشتر برای مردان در ارتباط است. نویسندگان مذکور نشان می‌دهند که روابط جنسیتی در خانواده در یک رابطه پیچیده بین قدرت و منابع، تولید می‌شود. به‌عنوان یک نتیجه، ادامه کنترل منابع در خانواده توسط مردان منجر به ضعیف شدن زنان و افزایش قدرت کنترل مردان بر منابع ارزشمند می‌شود که این فرآیند نیز به‌وسیله قوانین و سیاست‌های جامعه پشتیبانی می‌شود. این مشروعیت و وضعیت ممتاز توسط سیستم سنت، اخلاق و باورها، موجه جلوه داده می‌شود. سیستم طبقه‌بندی جنسیتی بر این فرض استوار است که زنان به‌لحاظ اقتصادی، وابسته به مردان هستند و آنها از حداقل سهم در توزیع قدرت، در خانواده برخوردارند. بنابراین ساختار توزیع قدرت در خانواده علاوه بر تأثیرپذیری از منابع، با متغیرهای پیچیده فرهنگی و اجتماعی نیز در ارتباط هستند (Wamue & Njoroge, 2011: 12).

هم‌چنین قدرت در خانواده می‌تواند به شکل آشکار و پنهان باشد؛ قدرت آشکار در خانواده، در رابطه مداوم بین زن و شوهر و از طریق فعالیت‌هایی در خانواده مانند تصمیم‌گیری در امور داخلی، تقسیم کار خانگی، تمایلات جنسی، باروری، پرورش کودک، اقتصاد خانگی و... قابل مشاهده است. این نوع رابطه قدرت آشکار، بین زن و شوهر، اغلب متعادل‌کننده است. اما قدرت پنهان در خانواده، از طریق عمل ایدئولوژیک و با شکل‌دهی به «افکار و خواسته‌ها، به‌طوری که از وقوع اختلاف منافع جلوگیری کند» عمل می‌کند. البته این شکل از مفهوم قدرت در خانواده، به‌طور فزاینده‌ای به‌ویژه توسط اندیشمندان فمینیست مورد انتقاد قرار گرفته است (Xiaohe, 2002: 210-211).

گود^۲ (1971) نیز با در نظر گرفتن نظریه منابع بلاد و ولف، خودرأیی و اقتدار را به‌عنوان منبعی شبیه منابع مادی در نظر گرفته است که در غیاب منابع مادی، قدرت اطاعت‌پذیری و انطباق را برقرار می‌کند. او استدلال می‌کند که شوهران در درون خانواده نیروی بیشتری برای فرمان‌دهی دارند و در نبود منابع مادی تأثیرگذار، از خودرأیی و اقتدار به‌عنوان منبعی جایگزین برای منابع مادی استفاده می‌کنند. بنابراین این نظریه پیش‌بینی می‌کند، شوهرانی که از پایگاه اجتماعی پایین‌تری برخوردارند، به احتمال زیاد بیشتر از شوهرانی که از پایگاه اجتماعی بالاتری برخوردارند از خودرأیی و اقتدار استفاده می‌کنند. مطالعات مختلف (Hoffman, Demo & Edwards, 1994; Hotaling & Sugarman, 1986; Shields, 1986; McCall & Okun,

1- Safilios-Rothschild

2- Goode

1986) نشان‌دهنده حمایت از این نظریه است که مردان با سطوح پایین اجتماعی، تحصیلی و درآمدی به احتمال زیاد از خودرأیی و اقتدار به‌عنوان جایگزین منبع مالی بیشتر استفاده می‌کنند. نظریه منابع، همچنین پیش‌بینی‌کننده مناسبی برای انقیاد زنان در خانواده است. این نظریه استدلال می‌کند که در نبود منابع مالی، به احتمال زیاد درآمد نسبی شوهران با ایدئولوژی جنسیتی ارتباط برقرار می‌کند. این بحث ما را به این نتیجه می‌رساند که ازدواج زنانی که هیچ منبع مالی ندارند و به‌طور سنتی با مردان نان‌آور ازدواج می‌کنند، بیشترین احتمال وجود دارد که آنها در تصمیم‌گیری‌های خانواده اسیر اقتدارگرایی مردان شوند (Atkinson & Greenstain, 2005: 1138).

ولف و بلاد در مقوله‌بندی خانواده‌ها بر مبنای یافته‌های خود اظهار کرده‌اند که هر یک از زوجین، میدانی از اقتدار دارند که مختص آنهاست و حوزه آنها به شمار می‌رود و بقیه، میان هر دو مشترک است. حوزه‌هایی وجود دارد که هیچ یک در آن اقتدار ندارند. آنها حوزه‌های میانی یا راكد نامیده می‌شوند. بدین ترتیب، چهار شکل از توزیع قدرت را به شرح ذیل ارائه کرده‌اند:

۱- زن مسلط: هنگامی اتفاق می‌افتد که حوزه اقتدار زن در زمینه‌هایی نظیر درآمد، تحصیلات، منزلت شغلی و... بیشتر از شوهر است.

۲- قدرت تلفیقی: این نوع قدرت، شامل زوجینی است که تقریباً اقتداری برابر میانشان وجود دارد؛ به‌طوری که زمینه قدرت مشترک آنها از مجموعه قدرت مستقل‌شان بیشتر است.

۳- قدرت مستقل: در این حالت، حوزه‌های اقتدار زن و شوهر تقریباً برابر است، اما مجموع اقتدار مستقل زن و شوهر از میزان اقتدار مشترکشان بیشتر است.

۴- شوهر مسلط: در این نوع، حوزه اقتدار شوهر وسیع‌تر از حوزه اقتدار زن است (فوا و فوا، 1980 به نقل از محمدی، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، روش تحقیق کیفی است. یکی از مهم‌ترین دلایل انجام مطالعات تطبیقی، معطوف بودن این رویکرد کیفی به بررسی و تطبیق پدیده‌ها به‌صورت هیئت‌های علمی و معنادار است (پرتوی، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۰). به این ترتیب در یک سطح بسیار کلی می‌توان گفت که هدف ما از تطبیق دو گروه زنان شاغل و غیرشاغل، شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های^۱ آنها در تجربه روایت‌شده از ساختار قدرت در خانواده است که در این مسیر، بر

۱- در برخی از تعاریف ارائه‌شده، تکیه اصلی بر مطالعه تفاوت‌ها قرار داده شده است. در این حالت، هدف شناسایی دلیل تفاوت‌ها (علی‌رغم برخی شباهت‌ها) و پی بردن به ساختار اصلی و زیربنایی که موجب ایجاد تفاوت‌ها شده است، می‌باشد.

تفسیر و تأویل و دریافت ماهیت و معانی این تجربیات از دید زنان شاغل و غیرشاغل تأکید شده است.

جامعه مورد مطالعه

پرسش‌شوندگان این تحقیق شامل دو گروه هستند:
گروه اول، زنان شاغلی که از میان اساتید زن متأهل، با مدرک دکتری و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز انتخاب شده‌اند.
گروه دوم، زنان غیرشاغلی که در شیراز ساکن بوده‌اند و در این تحقیق حاضر به مصاحبه شده‌اند.

طرح نمونه‌برداری

در روش تحقیق کیفی، استراتژی نمونه‌برداری معمولاً بر اساس موضوع مورد تحقیق انتخاب می‌شود و نه به دلیل نیاز به تعمیم دادن. بنابراین نمونه، باید متناسب و شامل شرکت‌کنندگانی باشد که به بهترین وجه، نشان‌دهنده دانش موضوع تحقیق باشند (Satu et al., 2014: 6). در این مقاله به منظور اتخاذ نمونه مورد بررسی، از نمونه‌گیری هدفمند استفاده شده است؛ به این معنی که افراد و مکان‌هایی برای مطالعه انتخاب شده‌اند که بیشترین آگاهی را در زمینه پدیده مورد مطالعه در اختیار ما قرار دهند.

حجم نمونه و شیوه نمونه‌گیری

در این پژوهش، نمونه‌گیری بر اساس روش نمونه‌گیری نظری صورت گرفته است. هدف ما از اتخاذ این شیوه نمونه‌گیری، به حداکثر رساندن امکان مقایسه رویدادها و موردها بین زنان شاغل و غیرشاغل است تا تعیین کنیم چگونه این رویدادها از لحاظ ویژگی‌ها و ابعادش تغییر می‌کند. منطق حاکم بر انتخاب حجم نمونه نیز اشباع نظری است. اشباع، زمانی اتفاق می‌افتد که در خلال مصاحبه، هیچ اطلاعات جدیدی ظهور نکند و طبقه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌ها از جهت کیفیت و تنوع به خوبی توسعه یافته باشند (استراوس و کربین، ۱۳۹۲: ۲۳۰). بر این اساس، تحقق اشباع نظری در این تحقیق طی مصاحبه با ۲۵ نمونه از زنان هر گروه حاصل شده است.

ابزار گردآوری داده‌ها

شیوه گردآوری داده‌ها در این مقاله، مصاحبه عمیق بوده است. یعنی در عین حالی که

محورهای اصلی پرسش تحقیق مشخص بوده و از قبل در مورد آن تصمیم‌گیری شده بود، گاهی با توجه به مباحث مطرح شده از سوی مصاحبه‌شوندگان، ساختار پرسشنامه مصاحبه را تا حدی رها کرده و اجازه داده‌ایم تا آنان به هر شکل و با هر عمقی که قادرند از تجربه روایت‌شده خود از قدرت در خانواده سخن بگویند.

اعتبار^۱ و پایایی^۲

برای تحقق اعتبار در این تحقیق و اطمینان از این موضوع که داده‌ها و فرآیند تحلیل، به خوبی در راستای موضوع تحقیق پیش می‌رود، نکات زیر رعایت شده است:

- بهترین روش برای مطالعه انتخاب شده است.
- بهترین معیار برای انتخاب شرکت‌کنندگان و بهترین افراد برای مطالعه انتخاب شده‌اند.
- نمونه‌ها مناسب بوده‌اند.
- اطلاعات ما به خوبی اشباع شده است.
- نظم و دقت به‌عنوان معیار اعتبار و همچنین کفایت داده‌ها به خوبی رعایت شده است (Satu et al., 2014: 6).

قابلیت اعتماد و سطح تفسیر یافته‌ها نیز در تجزیه و تحلیل کیفی به هنگام نزدیک شدن به یک متن، مسئله‌ای ضروری است (Grraneheim & Lundman, 2004: 106). لذا به منظور دستیابی به حداکثر پایایی (قابلیت اعتماد) در تحقیق حاضر موارد زیر رعایت شده است:

- در ضبط و مستندسازی داده‌های مصاحبه حداکثر دقت لحاظ شده است.
- در پیاده‌سازی متن مصاحبه‌ها از منظر مطابقت دقیق آنها با مصاحبه‌های ضبط‌شده حداکثر دقت لحاظ شده است.
- به هنگام تفسیر داده‌ها بارها با اساتید (به‌ویژه استاد راهنما)، تبادل نظر شده است.
- رخدادهای تحقیق بارها با پیش‌فرض‌های نظریه منابع ارزیابی شده است.

تکنیک تحلیل

فرآیند تجزیه و تحلیل و نتایج باید به حد کافی جزئیات را توصیف نماید، به‌نحوی که خوانندگان بتوانند درک روشنی از چگونگی تجزیه و تحلیل، نقاط قوت و محدودیت‌های انجام آن داشته باشند (Satu, 2007: 112). لذا در این مقاله، برای نیل به فهمی عمیق‌تر از تجربه روایت‌شده زنان از ساختار قدرت در خانواده، از روش تحلیل داستان زندگی استفاده شده است.

این روش را می‌توان به دو بخش ساختار داستان و عناصر و رخدادهای اصلی تقسیم کرد.

تحلیل ساختار داستان

تودروف^۱ تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای درباره‌ی طرح یا عناصر یک داستان ارائه داده است که عبارتند از:

- ۱- کنش‌هایی که تعادل برهم خورده‌ی روایت را دوباره برقرار می‌کنند (کنش‌های موفق).
 - ۲- کنش‌هایی که تعادل روایت را بر هم می‌زنند (کنش‌های ناموفق).
 - ۳- کنش‌هایی که می‌کوشند تعادل را برقرار کنند (اگر نتوانند، ناموفق).
 - ۴- کنش‌هایی که مایلند تعادل روایت را بر هم بزنند (و اگر نتوانند، ناموفق خواننده می‌شوند) (اخوت، ۱۳۷۱: ۵۹؛ به نقل از نیازی و باباصفری، ۱۳۹۰: ۱۹۹).
- هر چهار دسته کنش‌های به‌وجودآورنده‌ی طرح یا عناصر داستان، در مصاحبه‌های این تحقیق وجود داشته و از مصاحبه‌ها استخراج شده است.

عناصر و رخدادهای اصلی

در روش تحلیل داستان، متن مصاحبه‌ها مانند داستان‌هایی است که عناصر اصلی آن مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. این عناصر عبارتند از:

- ۱- شخصیت‌های داستان: در تحلیل شخصیت‌ها به‌دنبال آن هستیم تا اولاً دقیقاً مشخص کنیم چه کسانی در داستان حضور دارند (مثلاً زن، شوهر، بچه، مادرزن، دوستان شوهر و...). دوماً مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های این شخصیت‌ها کدامند (مثلاً تحصیلات، دارایی‌ها، شغل، اخلاقیات، مهم‌ترین عادات یا رفتارها و...).
- ۲- رخدادهای داستان: در تحلیل ساختار داستان، واژه «پی‌رنگ، الگوی حادثه» به معنی روایت حوادث داستان با تأکید بر رابطه علیت است. پی‌رنگ طرح منسجم و همبسته‌ای است که از جایی آغاز می‌شود و به جایی ختم می‌شود و میان این دو نقطه، حوادث یا رخدادهایی شکل می‌گیرد که با یکدیگر رابطه علت و معلولی دارند (داد، ۱۳۷۱: ۵۷؛ به نقل از خسروی و کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۳۴). کار ما در این تحقیق، تحلیل همین رخدادها بوده است که نقاط عطف داستان هستند و داستان را به قبل و بعد از خود تقسیم می‌کنند. بنابراین ما در اولین قدم، رخدادها را مشخص کرده‌ایم و سپس به کمک آنها، داستان‌ها را به مقطع‌های مختلف تقسیم و به این ترتیب، مرز جداکننده‌ی هر مقطع را از مقطع قبل و یا بعد مشخص کرده‌ایم.
- ۳- تعارض نقش‌های بین شخصیت‌های داستان: در این قسمت ابتدا به تحلیل نقش‌هایی

پرداخته‌ایم که شخصیت‌های داستان یا برای خود قائل هستند و یا برای دیگر شخصیت‌های داستان. سپس در مرور داستان، بررسی می‌شود که این نقش‌ها در رخدادهای داستان چه تعارضی با هم پیدا کرده‌اند؛ این تعارض‌ها چگونه حل و فصل شده‌اند و سرانجام این تعارض‌ها به کجا ختم شده است.

۴- تحلیل منابع: پس از تحلیل رخدادهای داستان، به این موضوع پرداخته شده است که هر یک از شخصیت‌های داستان با چه منابعی وارد میدان نزاع تصمیم‌گیری می‌شوند؟ چگونه از منابع در اختیار برای برتری تصمیم‌گیری استفاده می‌کنند؟ و سرانجام این که کاربرد کدام منابع منجر به برتری تصمیم‌گیری شده است؟

۵- روابط میان شخصیت‌های داستان: در این قسمت شرح داده می‌شود که در هنگام وقوع یک رخداد، چه روابطی میان شخصیت‌های داستان به وجود می‌آید. چه ویژگی‌هایی بر رابطه هر شخصیت با شخصیت‌های دیگر غالب است؟ هر کدام از شخصیت‌های داستان با تک‌تک شخصیت‌های دیگر چه نوع روابطی دارند؟

۶- مفهوم‌پردازی: در این قسمت و پس از تحلیل کارزار منابع، به مفهوم‌سازی پرداخته شده است. مفهوم‌سازی، به معنای برجسب زدن بر پدیده است؛ غرض از نام‌گذاری بر روی رخدادها آن است که پژوهشگر بتواند رویدادها و اشیاء مشابه را تحت یک عنوان یا رده قرار دهد (استراوس و کربین، ۱۳۹۲: ۱۲۵). در این مقاله تمامی رخدادهای و رویدادها در قالب سه مفهوم یا سه الگوی تصمیم‌گیری دسته‌بندی شده‌اند: الگوی برتری تصمیم‌گیری زن، الگوی برتری تصمیم‌گیری مرد، الگوی توافق در تصمیم‌گیری.

تحلیل یافته‌ها

در این قسمت ضمن تحلیل یافته‌های تحقیق به پرسش‌های تحقیق نیز پاسخ داده می‌شود. سؤال اول تحقیق: انواع الگوهای تصمیم‌گیری در خانواده‌های زنان شاغل و غیرشاغل کدام است؟

برای پاسخ به این سؤال ۳۰۰ طرح یا حادثه در شش رخداد یا رویداد: شاغل شدن زن، خرید منزل مسکونی، خرید خودرو، خرید لوازم منزل، گذران اوقات فراغت و مسائل تحصیلی فرزندان در ۵۰ مصاحبه انجام شده بین زنان شاغل و غیرشاغل تحلیل و سه الگوی تصمیم‌گیری زیر استخراج شده است.

- الگوی برتری تصمیم‌گیری مردان: مردان عمدتاً در رخدادهایی مانند خرید منزل مسکونی و خرید خودرو برتری تصمیم‌گیری داشته‌اند. در این رخدادهای مردان با استفاده از منابع در اختیار (منابع مالی و منابع دانش و شناخت) موفق شده‌اند تصمیم خود را علی‌رغم مخالفت

زنان اجرا کنند و در این شرایط زنان نیز تصمیم را پذیرفته‌اند.

- الگوی برتری تصمیم‌گیری زنان: زنان عمدتاً در رخدادهایی مانند انتخاب شغل و شاغل بودن و خرید لوازم منزل، برتری تصمیم‌گیری داشته‌اند. زنان در این رخداد با استفاده از منابع در اختیار (منابع مالی و منابع ناملموس) موفق شده‌اند تصمیم خود را علی‌رغم مخالفت مردان اجرا کنند و در این شرایط مردان نیز تصمیم را پذیرفته‌اند.

- الگوی تعامل و توافق: در این الگو مردان و زنان عمدتاً در رخدادهایی مانند اوقات فراغت و مسائل تحصیلی و تربیتی فرزندان، تعامل و توافق داشته‌اند. پایه و اساس این الگو - که منجر به توافق طرفین می‌شود - نوعی تقسیم کار و وظایف بین زن و مرد بوده است.

سؤال دوم تحقیق: الگوهای تصمیم‌گیری که در آنها مرد غالب می‌شود، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با تصمیم‌گیری‌هایی دارد که زن در آنها غالب می‌شود؟

برای پاسخ به این سؤال به ترتیب مراحل تحلیلی زیر انجام شده است:

ابتدا هر شش رخداد (شاغل شدن زن، خرید منزل، خودرو، لوازم منزل، گذران اوقات فراغت و مسائل تحصیلی فرزندان) در مصاحبه زنان شاغل و زنان غیرشاغل مورد بررسی قرار گرفته است.

در مرحله دوم: برای مشخص شدن الگوهای تصمیم‌گیری در دو گروه زنان شاغل و زنان غیرشاغل، تمامی نقاط عطف رخدادهای تحلیل شده‌اند.

در مرحله سوم: پس از مشخص شدن الگوهای تصمیم‌گیری در هر دو گروه، تمامی رخدادهایی که در آن الگوی برتری تصمیم‌گیری با زن بوده است در کنار هم قرار گرفته است، سپس تمامی رخدادهایی که در آن الگوی برتری تصمیم‌گیری با مرد بوده است نیز در کنار هم قرار گرفته است. همچنین تمامی رخدادهایی که در آن الگوی تصمیم‌گیری به صورت تعامل و توافق بین زن و مرد بوده است نیز در کنار هم قرار گرفته است.

در مرحله چهارم: تفاوت‌ها و شباهت‌ها در الگوهای تصمیم‌گیری با زن و یا با مرد بوده است، برای هر دو گروه زنان شاغل و زنان غیرشاغل، استخراج و مقایسه شده است که نتایج آن عبارتند از:

- الگوی تصمیم‌گیری زنان شاغل با شوهرانشان چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟

- تحلیل‌ها نشان می‌دهند که زنان این گروه عمدتاً در تصمیم‌گیری‌های خرد و کم‌هزینه مانند خرید لوازم منزل و مسائل تحصیلی فرزندان، برتری تصمیم‌گیری داشته‌اند، اما مردان در تصمیم‌گیری‌های کلان و پرهزینه مانند خرید منزل و خرید خودرو.

«بیشتر کارای بچه‌ها با من هست، مخصوصاً امور بهداشتی و پزشکی، مدرسه‌شون رو من

می‌گردم پیدا می‌کنم، مدارس غیرانتفاعی میرن، هر سال اول مهر بحث داریم، شوهرم میگه باید مثل بقیه برن مدرسه دولتی، ولی من چون خیلی وقتا توی خونه نیستم، نیاز دارن که بهشون یه توجه اضافی بشه. من خودم چک‌ها و هزینه‌های مدرسه رو میدم» (مصاحبه‌شونده شماره ۳).

«به خاطر محدودیت زمان مجبور شدم ماشین بگیرم. همسرم گفتن این نوع ماشین برای شروع کار شما خوب هست و ماشین رو خریدن. وام گرفتم و خودم هزینه کردم. چون من تخصص ندارم نظر ایشون رو قبول کردم. آخرین ماشین هم ایشون با توجه به ایمنی انتخاب کردن. در خرید خونه و ماشین چون تخصص ندارم، نظر شوهرم رو می‌پذیرم» (مصاحبه‌شونده شماره ۴).

- زنان شاغل عمدتاً از منابع ملموسی مانند: تحصیلات، ثروت، شغل، درآمد، خودرو، منزل مسکونی و... و منابع ناملموسی مانند: جذابیت ظاهری، عشق و محبت، درایت و زیرکی، سیاست‌های زنانه، شهرت، داشتن موقعیت‌های اجتماعی و... برای سهیم‌شدن در تصمیم‌گیری استفاده کرده‌اند، اما مردان عمدتاً از منابع ملموس. ضمن آنکه منابع ملموسی که مردان در اختیار داشته‌اند، مشابه همان منابع ملموسی بوده است که زنان در اختیار داشته‌اند و تفاوتی بین منابع زن و مرد نبوده است.

«ایشون من رو خیلی دوست داره، اگه چیزی رو تهیه می‌کنه باید به نام من بشه. از اون تیپ مردایی هست که دوست داره همه چیز رو صرف خانمش کنه، حتی وصیت‌نامه هم نوشته که همه چیز متعلق به همسرم هست و خانواده‌اش هیچ سهمی ندارند. اینا همش به خاطر علاقه و محبتی است که نسبت به من داره» (مصاحبه‌شونده شماره ۵).

- تحلیل‌ها نشانگر آن است که زنان در میدان تصمیم‌گیری، منابع مادی برابر و در مواردی تمام هزینه تصمیم‌گیری را بر عهده داشته‌اند؛ مانند پرداخت هزینه تحصیلی فرزندان، اما مردان در مواردی از منابع زن استفاده کرده‌اند و تصمیم‌گیری را به نفع خود تمام کرده‌اند. «زمین منزل رو پدرم در اختیارمان قرار دادند و شوهرم آن زمین را با هزینه خود ساخت، ولی در نهایت سند منزل را به نام خودش ثبت کرد» (مصاحبه‌شونده شماره ۴).

- زنان شاغل در تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً از دانش و شناخت دانشگاهی استفاده کرده‌اند، اما مردان دانش، شناخت و اطلاعاتی که از جنس دانش و شناخت زندگی روزمره است مورد استفاده قرار داده‌اند.

«من سلیقه شوهرم رو بیشتر از خودم قبول دارم، حتی برای خرید خودم دوست دارم ایشون نظر بدن. ایشون با اطلاعاتی که در مورد مدل، شرکت سازنده و قیمت لوازم به‌دست میاره همیشه چیزای که میخره خوب میشن» (مصاحبه‌شونده شماره ۲).

- الگوی تصمیم‌گیری زنان غیرشاغل با الگوی تصمیم‌گیری شوهران‌شان چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟

- تحلیل‌ها نشان می‌دهند که زنان این گروه نیز عمدتاً در تصمیم‌گیری‌های خرد و کم هزینه مانند خرید لوازم منزل و اوقات فراغت بر تصمیم‌گیری تأثیرگذار بوده‌اند، اما مردان در تصمیم‌گیری‌های کلان و پرهزینه مانند خرید منزل و خودرو.

«برای خرید وسایل منزل، نظر من هست، شوهرم می‌گه چون تو بیشتر با این وسایل سر و کار داری، خودت انتخاب کن. من هم مثلاً رنگ و مدل مبلی رو انتخاب کردم، شوهرم هم نظر داد، ولی آخرش هر چی نظر من باشه، اتفاق می‌افته» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۸ زنان غیرشاغل).

«الآن سر همین خونه با هم اختلاف داریم. من می‌گم راهمون خیلی دوره و از شهر دوریم، شوهرم می‌گه با همین بودجه‌ای که داریم باید هم اینجا باشیم. ولی من آپارتمان دوست ندارم و خونه حیاطدار دوست دارم، چون بچه‌ها خیلی اذیت میشن و حوصلشون سر میره. چند بار پیشنهاد دادم اینجا رو اجاره بدیم و یه جای دیگه رو اجاره کنیم، اما شوهرم قبول نکرد. خیلی اختلاف داریم و همیشه توضیح میده که خیلیا هستن که وضعی‌شون از ما بدتره و خونه واسه خودشون نیست ما حداقل خونه برای خودمونه. این حرف‌ها رو که می‌زنه منم قانع میشم و می‌دونم که اگر روزی هم بخوایم از اینجا بریم در زمینه خرید خونه نظر شوهرم هست. من هم راضی نیستم، ولی اگر بخوام بحث کنم زندگی‌مون به هم می‌ریزه و صفا و صمیمیت زندگی از بین میره. در مسائل جزئی معمولاً نظر من هست و در مسائل کلی نظر شوهرم» (مصاحبه‌شونده شماره ۹ زنان غیرشاغل).

- زنان این گروه در حوزه‌هایی مانند خرید لوازم منزل یا خرید خودرو عمدتاً در تعیین رنگ و مارک وسیله در تصمیم‌گیری تأثیرگذار بوده‌اند، اما مردان در مورد تعیین قیمت، مدل و کیفیت وسیله تصمیم‌گیری کرده‌اند.

«برای مدل ماشین شوهرم نظر میده، اما رنگ رو من نظر میدم، چون رنگ ماشین برای شوهرم مهم نیست و تنها تأکید او در رابطه با مدل است» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۱ زنان غیرشاغل).

- زنان غیرشاغل برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری عمدتاً از منابع ناملموسی مانند: علاقه مرد به آنها، احترام مرد به آنها، درایت و زیرکی، سیاست‌های زنانه و... استفاده کرده‌اند. اما مردان عمدتاً از منابع مالی و درآمدی و در برخی موارد اقتدار مردانه استفاده کرده‌اند.

«کارهای خونه همه‌اش با خودم هست، فقط اگر خسته باشم و بگم کمکم کن، غذا درست می‌کنه. کارهای بچه‌ها رو کامل به من سپرده و من خودم انجام میدم؛ از کلاس بردن و ثبت

نام کردن تا بقیه کارهاشون. چون شوهرم هیچ روزی بجز جمعه از صبح تا شب خونه نیست. از این وضع زیاد رضایت ندارم، ولی مجبورم. خیلی وقتها که اعتراض می‌کنم و می‌گم کارت رو کمتر کن، خیل وقته که بچه‌ها رو شهر بازی نبردیم، اما اعتنا نمی‌کنه؛ چرا که نمی‌رسه. البته اعتراض من خیلی جدی نیست و مجبورم تحمل کنم» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۰ زنان غیرشاغل).

- تحلیل‌ها نشانگر آن است که زنان این گروه در میدان تصمیم‌گیری، تقریباً هیچ منابع مالی نداشته‌اند. اما مردان عمدتاً منابع مادی و درآمدی را در اختیار داشته‌اند.

- زنان غیرشاغل و شوهران آنها هر دو در تصمیم‌گیرهای خود عمدتاً از دانش، شناخت و اطلاعاتی که از جنس دانش و شناخت زندگی روزمره است استفاده کرده‌اند.

«لباسشویی ساده داشتیم، تصمیم گرفتیم یه لباسشویی اتوماتیک بخریم. ما هر دومون خیلی از اطرافیان می‌پرسیم و منطقی تصمیم می‌گیریم. مزیت همه مدل‌ها رو می‌نویسیم و اونی که بهتره انتخاب می‌کنیم، هر دو قبول می‌کنیم و با هم می‌ریم خرید» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۵ زنان غیرشاغل).

- سؤال سوم تحقیق: الگوی توزیع قدرت در خانواده‌هایی که زن و مرد از تحصیلات بالایی برخوردارند، چه تفاوت‌هایی با خانواده‌هایی دارند که زن و مرد از تحصیلات پایین‌تری برخوردارند؟

- نتایج تحلیل نشان می‌دهد که در خانواده‌های زنان شاغل که مرد و زن شاغلند و از تحصیلات بالایی برخوردارند، الگوی تصمیم‌گیری دموکراتیک‌تری حاکم است. یعنی زن و مرد در این خانواده به یکدیگر فرصت کافی برای تصمیم‌گیری می‌دهند و به تصمیمات یکدیگر احترام می‌گذارند.

«هیچ وقت پول من و پول ایشون نبوده، به خاطر همین هم حساب مشترک داریم و نمی‌دونم چقدر پول من و چقدر پول ایشونه. ما هیچ وقت مشکل مالی نداشته‌ایم، من اصلاً پس‌انداز نمی‌کنم؛ هر وقت هر چی بخوام می‌گیرم و هیچ وقت پس‌انداز جداگانه نداریم. ما هیچ وقت نگفتیم فلان کار رو من می‌کنم و فلان کار رو تو بکن، هر کدوم هر کاری تونستیم کردیم. ولی من تو کارها خودم جلو می‌افتادم و اگه هم می‌خواستم کاری انجام بدن، قبول می‌کردن» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۱).

- در این خانواده‌ها نوعی تقسیم کار ظریف وجود دارد.

«از همان اول ازدواج با هم صحبت کردیم که یه سری کارها من، یه سری شوهرم و بقیه مشترک با هم انجام بدیم. خریدهای سنگین که جابجا کردن زیاد داشته باشه با ایشون هست اما کارهای خونه خودم» (مصاحبه‌شونده شماره ۶).

- در این خانواده‌ها مردان و زنان کمتر از الگوی اقتدار و خودرأیی استفاده کرده‌اند.
- در این خانواده‌ها منازعه‌ها و مناقشات بین زن و مرد با گفتگو بین طرفین حل و فصل شده است و در صورت حل نشدن منازعه، انعطاف‌پذیری خاصی بر رفتار آنان حاکم بوده است.
- «تعیین مدرسه با همسر بود، چون آموزش و پرورش بود و حساس هستن. اما در زمینه مسائل بهداشتی خودم هستم و در پرداخت هزینه تحصیلی به یک اندازه مشارکت داریم. اگر با دلیل بگم این مدرسه مناسب نیست، ایشون قبول می‌کنن» (مصاحبه‌شونده شماره ۴).
- تحلیل‌ها نشان می‌دهند که اشتغال و تحصیلات به‌عنوان منابع، به زنان اجازه داده است تا از آنها جهت رفع مناقشات استفاده کنند. در واقع در این خانواده‌ها با وجود این منابع، مناقشات کمتر به بحران تبدیل شده است.
- نتایج تحلیل‌ها نشان می‌دهند که در خانواده‌های زنان غیرشاغل که مرد و زن از تحصیلات بالایی برخوردار نیستند، الگوی تصمیم‌گیری اقتدارطلبانه‌تری حاکم است.
- «خریدها رو شوهرم انجام می‌ده، همه کارای خانه با من هست و من خیلی دوست دارم کمکم کنه، اما کمک نمی‌کنه. از این وضعیت راضی نیستم، شوهرم میگه بذار هر وقت حوصله داشتیم کار انجام میدم که اینطوری سالی دو یا سه بار بیشتر نمی‌شه» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۲ زنان غیرشاغل).
- در این خانواده‌ها تقسیم کار مشخصی که در آن تصمیم‌گیری‌ها با تخصص طرفین واگذار شود، وجود ندارد و عمدتاً خط سیر تصمیم‌گیری‌ها با منازعه شروع و با برتری تصمیم‌گیری طرفین و عمدتاً مرد خاتمه می‌یابد.
- در این خانواده‌ها منازعه‌ها و مناقشات بین زن و مرد کمتر با گفتگو بین طرفین حل و فصل می‌شود و در صورت حل نشدن منازعه، زنان عمدتاً نرمش و انعطاف خاصی از خود نشان می‌دهند.
- «شوهرم خیلی با کار کردن من موافق نبود و همیشه میگه خانم‌های شاغل از نظر رسیدگی به همسر و بچه‌ها مشکل دارند، ولی اگه به کار پاره وقت باشه قبول می‌کنه. اگر هم موافقت نکنه اصرار نمی‌کنم چون زندگیم مهم‌تره و دوست دارم کاری باشه که به بچه‌ها و زندگیم لطمه وارد نشه» (مصاحبه‌شونده شماره ۸).
- عدم وجود منابعی مانند اشتغال و تحصیلات، باعث شده تا زنان غیرشاغل قدرت چانه‌زنی کمتری در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند. لذا مردان با در اختیار داشتن منابع شغلی و درآمدی از قدرت تأثیرگذاری بالایی در تصمیم‌گیری‌ها برخوردار باشند.
- «اگر شاغل بودم به لحاظ مالی برای خودم خیلی خوب بود، می‌تونستم هر چی دوست دارم بخرم، اما الان نمی‌تونم و از این وضعیت راضی نیستم» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۹).

- سؤال چهارم تحقیق: الگوی تصمیم‌گیری زنان شاغل و زنان غیرشاغل چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟
- تحلیل‌ها نشان می‌دهند که زنان هر گروه عمدتاً در تصمیم‌گیری‌های خرد و کم‌هزینه مانند خرید لوازم منزل و اوقات فراغت بر تصمیم‌گیری تأثیرگذار بوده‌اند و کمتر در تصمیم‌گیری‌های کلان و پرهزینه‌ای مانند خرید منزل و خرید خودرو در تصمیم‌گیری سهیم بوده‌اند.
- زنان هر دو گروه در حوزه‌هایی مانند خرید لوازم منزل یا خرید خودرو عمدتاً در تعیین رنگ و مارک وسیله در تصمیم‌گیری تأثیرگذار بوده‌اند و نه در تعیین قیمت، مدل و کیفیت وسیله مورد نظر.
- زنان غیرشاغل برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری، عمدتاً از منابع ناملموس استفاده کرده‌اند، اما زنان شاغل ترکیبی از منابع ملموس و غیرملموس را بکار گرفته‌اند.
- تحلیل‌ها نشانگر آن است که زنان غیرشاغل در میدان تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری، تقریباً هیچ منابع مالی نداشته‌اند، اما زنان شاغل عمدتاً از منابع مادی برابر با مردها برخوردار بوده‌اند.
- زنان غیرشاغل و شوهران آنها هر دو در تصمیم‌گیرهای خود عمدتاً از دانش، شناخت و اطلاعاتی که از جنس دانش و شناخت زندگی روزمره است، استفاده کرده‌اند، اما زنان شاغل عمدتاً از دانش دانشگاهی بهره گرفته‌اند.
- هر دو گروه از زنان در مقابل اقتدارگرایی و سلطه مردان به خاطر آنچه «حفظ زندگی‌شان» نامیده‌اند، منعطف بوده و از تصمیم خود کوتاه آمده‌اند. زنان هر دو گروه معتقدند در مواردی که اختلاف نظر بر سر مسأله‌ای وجود دارد و آنها موفق به جلب رضایت مرد نمی‌شوند، برای حفظ زندگی و پیش‌گیری از تنش در خانواده از تصمیم و خواسته خود کوتاه می‌آیند.
- منابع مالی زنان شاغل، در مورد تصمیم‌گیری‌های درون خانه (خرید لوازم منزل، اوقات فراغت و مسائل تحصیلی و تربیتی فرزندان) هم تأثیرگذار و هم تعیین‌کننده بوده است، اما در تصمیم‌گیری‌های بیرون از خانه (خرید منزل و خودرو) عمدتاً نه تأثیرگذار و نه تعیین‌کننده بوده‌اند.
- در خانواده زنان شاغل به تناوب با هر سه الگوی برتری تصمیم‌گیری مرد، برتری تصمیم‌گیری زن و الگوی تعامل و توافق مواجه بوده‌ایم، اما در خانواده زنان غیرشاغل عموماً با دو الگوی برتری تصمیم‌گیری مرد و الگوی توافق مواجه بوده‌ایم و برتری تصمیم‌گیری زنان کمتر وجود داشته است.

نتیجه‌گیری

نتایج و یافته‌های این تحقیق نشانگر آن است که در برخی موارد این یافته‌ها، با پیش‌فرض‌های نظریه منابع مطابقت دارد و در برخی موارد آنها را رد می‌کند. مثلاً در گروه زنان شاغل، زنان از دارایی‌هایی مانند: تحصیلات بالا، شغل، درآمد و دارایی برخوردار بوده‌اند. این دارایی‌ها در سهم‌شدن در تصمیم‌گیری‌های شش‌گانه این تحقیق یعنی (شاغل شدن، خرید منزل، خودرو، لوازم منزل، نحوه گذران اوقات فراغت و مسائل تحصیلی و تربیتی فرزندان) هم تأثیرگذار بوده‌اند و هم تعیین‌کننده، اما نکته قابل تأمل در این یافته‌ها این است که برتری تصمیم‌گیری زنان در رخدادهایی مانند: خرید لوازم منزل، نحوه گذران اوقات فراغت و مسائل تحصیلی و تربیتی فرزندان بوده است. تصمیم‌گیری زنان در این رخدادهای علاوه بر اینکه دارای ویژگی‌هایی چون: جزئی و کم هزینه بودن و مربوط به مسائل درون خانه بودن است، نشانگر ایفای سه نقش کلیشه‌ای جنسیتی زنان در جامعه ما یعنی نقش‌های همسری، خانه‌داری و مادری است.

کلیشه‌های جنسیتی، تصویر ذهنی یکنواخت و قالب‌بندی‌شده‌ای از رفتارهای خاص مربوط به زنان و مردان را بدون آنکه مورد بررسی و آزمون قرار گرفته باشند، ارائه می‌دهند. بر اساس کلیشه‌های جنسیتی، زنان و مردان در جامعه، دارای ویژگی‌های خاص رفتاری و حالات روانی خاص هستند و در نهایت، قابلیت انجام وظایف و کارهایی را دارند که به‌صورت معمول با یکدیگر متفاوتند. کلیشه‌سازی از طرفی خصوصیات و توانایی‌هایی را به زنان اختصاص می‌دهد که در مردان از آنها نشانه‌ای نیست و از طرف دیگر، توانایی‌ها و خصوصیات را به مردان نسبت می‌دهد که زنان از آن بی‌بهره هستند. این کلیشه‌ها از طریق سیستم غالب در فرهنگ هر جامعه به افراد آن جامعه القا می‌شوند. مردان و زنان نیز معمولاً برای جلوگیری از طرد اجتماعی در چهارچوب هنجارهای اجتماعی مبتنی بر کلیشه‌های جنسیتی خود رفتار می‌کنند. آنها شیوه بیان احساسات، حالات روانی و علایق و سلیقه‌های خود را در این چهارچوب قرار می‌دهند (اعزاز، ۱۳۸۰: ۴۵). شاید به همین دلیل است که زنان شاغل مورد بررسی در این تحقیق، علی‌رغم کسب تحصیلات، شغل، درآمد و ثروت؛ بازهم در چهارچوب همان کلیشه‌ها رفتار می‌کنند.

در تحقیقات مختلفی که بخشی از آن در ادبیات پژوهش این تحقیق آمده، ذکر شده است که دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی، زمینه را برای حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی فراهم کرده است و انتظار می‌رود این حضور در عرصه‌های اجتماعی موجب تغییر در ساختار قدرت خانواده و تغییر نقش‌های سنتی زنان و مردان گردد. اما به‌نظر می‌رسد نتایج این تحقیق نشانگر آن است که، علی‌رغم حضور فعال زنان در عرصه‌های اجتماعی (به‌ویژه در حوزه آموزش عالی)،

تغییر در نقش‌های سنتی آنان چندان محسوس نیست و زنان با وجود حضور در عرصه‌های مختلف اجتماعی و کسب دارایی‌هایی مانند تحصیلات بالا، شغل، درآمد و دارایی‌های مستقل، نقش‌های کلیشه‌ای هم‌چنان بخشی از نقش‌هایی است که جامعه از زنان انتظار ایفای آنها را دارد.

از دیگر نتایج این تحقیق، به چالش کشیدن ادعای نظریه منابع است؛ مبنی بر این‌که، هر اندازه زنان و مردان، منابع و دارایی‌های بیشتری در اختیار داشته باشند، به همان اندازه در توزیع قدرت در خانواده سهمیم هستند. یافته‌های این تحقیق در مواردی چند این ادعا را به چالش کشیده است. مثلاً در این تحقیق مشاهده شده است که زنان از دارایی‌ها^۱ و منابعی مانند: تحصیلات بالا (دکتری)، شغل (عضو هیئت علمی دانشگاه)، درآمد (ماهانه ۳/۵ میلیون تومان) و ثروت (آپارتمان، خودرو و...) برخوردار بوده‌اند و قاعدتاً بر اساس نظریه منابع، این زنان باید از سهمی بیشتر یا برابر با مردان در توزیع قدرت، در خانواده برخوردار باشند، اما چنین نبوده است؛ چرا که شوهران این زنان عمدتاً دارای تحصیلات پایین (دیپلم و زیر دیپلم)، شغل نامناسب، درآمد ناکافی بوده‌اند، اما آنها در اغلب رخدادهایی که در خانواده آنها اتفاق افتاده، برتری تصمیم‌گیری داشته‌اند و زنان به‌خاطر آنچه خودشان آن را «حفظ زندگی» نامیده‌اند، از تصمیم خود کوتاه آمده و برتری تصمیم‌گیری مرد را پذیرفته‌اند و این در واقع خلاف نظریه منابع است. از این رو به نظر می‌رسد در کاربست نظریه منابع برای تحقیقاتی از این دست در جوامع مختلف از جمله کشور ما می‌بایست شرایط محیط فرهنگی و اجتماعی جامعه و نمونه‌های مورد مطالعه نیز به‌عنوان متغیر تأثیرگذار و تعیین‌کننده در نظر گرفته شود.

یکی دیگر از نتایج این تحقیق که بازهم ادعای نظریه منابع را به چالش می‌کشد، مربوط به چگونگی استفاده از منابع در اختیار هر یک از زنان و مردان تحقیق حاضر است. چنان‌که ذکر شد، بر اساس نظریه منابع دارایی‌هایی مانند تحصیلات بالا و شغل مناسب، در توزیع قدرت تأثیرگذار و تعیین‌کننده هستند، اما نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد که در مواردی این منابع نه تأثیرگذارند و نه تعیین‌کننده. در مواردی چند در این تحقیق مشاهده شده است که زن و مرد علی‌رغم برخورداری از تحصیلات بالا (دکتری) و شغل مناسب (عضو هیئت علمی دانشگاه)، اما این منابع در تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار و تعیین‌کننده نبوده‌اند، بلکه در اغلب موارد آنچه موجب برتری تصمیم‌گیری مردان بوده است، برخورداری مردان از دانش، شناخت و اطلاعاتی بوده است که این دانش و شناخت، از جنس دانش و شناخت زندگی روزمره بوده است و نه دانش دانشگاهی. اما چرا مردان این دانش و شناخت زندگی روزمره را در اختیار دارند

و زنان از آن بی‌بهره‌اند؟

پاسخ این سؤال را می‌توان در ماهیت نظام پدرسالارانه^۱ حاکم بر جامعه ما جست و جو کرد. جایی که جامعه به دو حوزه عمومی و حوزه خصوصی تقسیم می‌شود؛ حوزه عمومی شامل عرصه‌های مختلف جامعه است که جایگاه مردان است و مردان در آن حضور فعال دارند و حوزه خصوصی شامل درون خانواده است که جایگاه زنان است و زنان در آن حضور فعال دارند. مردان به دلیل حضور در حوزه عمومی از دانش و شناخت زندگی روزمره برخوردارند، اما زنان علی‌رغم تلاش مستمر برای حضور در حوزه عمومی از دانش و شناخت زندگی روزمره چندان بهره‌مند نیستند؛ چراکه به قول میشل باندز^۲ (۲۰۰۴) نظام پدرسالارانه با جنسیت‌زدگی، ناهمسانی قدرت در حوزه‌های عمومی و خصوصی جامعه را تشدید کرده است. هم‌چنین باندز معتقد است محدودیت زنان برای حضور در حوزه‌های عمومی و ماندن در حوزه خصوصی، به معنای تحت سلطه بودن آنان است. به همین دلیل زنان به اندازه مردان قادر به تجربه حوزه عمومی نبوده‌اند و لذا از دانش و شناخت روزمره‌ای که در حوزه عمومی رخ می‌دهد، کمتر بهره‌مند شده‌اند. از طرفی درست به این علت که دانش و شناختی که در حوزه عمومی وجود دارد، از جنس دانش و شناخت زندگی روزمره است. دانش و شناخت دانشگاهی مردان نیز در این حوزه نه تأثیرگذار بوده است و نه تعیین‌کننده، آنچه در این حوزه تأثیرگذار و تعیین‌کننده بوده است، برخورداری هر یک از طرفین از دانش، شناخت و اطلاعاتی است که از جنس دانش و شناخت زندگی روزمره بوده است.

نکته قابل تأمل دیگر در یافته‌های این تحقیق، استفاده هر دو گروه زنان شاغل و غیرشاغل از منابع ناملموس است. منابع ناملموسی مانند: زیبایی و جذابیت ظاهری، عشق و علاقه، محبت و احترام، درایت و زیرکی، سیاست‌های زنانه، داشتن موقعیت‌های اجتماعی و... در این باره و در اغلب مواقع، حتی آنجا که زنان شاغل از منابع و دارایی مستقل برخوردار بوده‌اند، آنچه موجب برتری تصمیم‌گیری آنها شده است، استفاده هم‌زمان از منابع ملموس و ناملموس بوده است. زنان غیرشاغل در نسبت با زنان شاغل بسیار بیشتر از منابع ناملموس استفاده کرده‌اند. شاید یکی از دلایل استفاده بیش از حد زنان غیرشاغل از منابع ناملموس، نداشتن منابع ملموس بوده است. اگرچه زنان شاغل نیز که از منابع ملموس برخوردار بوده‌اند، باز ترکیبی از منابع ملموس و ناملموس را برای سهم‌شدن در تصمیم‌گیری به کار گرفته‌اند.

۱- رجوع شود به: مهدوی، محمدصادق و حبیب صبوری خسروشاهی، بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده، فصلنامه مطالعات زنان، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۲ و ۲- ابادری، یوسف و سهیلا صادقی فسایی و نفیسه حمیدی، احساس ناامنی در تجربه زنانه از زندگی روزمره، پژوهش زنان، دوره ۶، شماره ۱ بهار ۱۳۸۷.

منابع

- استراوس، انسلم؛ کربین، جولیت، (۱۳۹۲)، مبانی پژوهش کیفی، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- اعزازی، شهلا، (۱۳۸۰)، تحلیل ساختار جنسیت، نگرش بر تحلیل جنسیتی در ایران؛ گردآوری و تنظیم: نسرين جزینی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۳۶-۸۳.
- پرتوی، پروین، (۱۳۸۶)، تحقیق کیفی در مطالعات هنری با تأکید بر شیوه‌های گردآوری داده‌ها، تحلیل محتوا و تجزیه و تحلیل تطبیقی، پژوهشنامه فرهنگستان هنر؛ ۳، ۸-۲۴.
- خسروی، حسین؛ کاظمی، سیدمهدی، (۱۳۹۲)، بررسی - و تحلیل عناصر داستانی در داستان کوتاه هنوز نه، اما بعد اثر شیوا ارسطویی، مجله علمی - پژوهشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی؛ ۸، بهار ۱۳۹۲: ۱۲۹-۱۴۷.
- کیانی، مزده؛ ربانی خوراسگانی، علی؛ یزدخواستی، بهجت، (۱۳۸۹)، مطالعه چگونگی توزیع قدرت در خانواده؛ مدلی بر اساس نظریه مبنایی (مطالعه نمونه های شهر اصفهان)، خانواده پژوهی؛ ۲۲، تابستان ۱۳۸۹: ۱۷۵-۱۹۲.
- محمدی، سیدبیوک، (۱۳۹۳)، الگوی سنتی ساختار قدرت در برخی خانواده‌های ایرانی، پژوهشنامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۲، ۱۱۱-۱۳۷.
- مهدوی، محمدصادق؛ صبوری خسروشاهی، حبیب، (۱۳۸۲)، بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده، مطالعات زنان؛ ۲، تابستان و پاییز ۱۳۸۲، ۲۷-۶۷، ۱.
- نایی، هوشنگ؛ گلشنی، میمنت، (۱۳۹۲) تأثیر منابع در دسترس زنان بر قدرت تصمیم‌گیری در خانواده (مطالعه تجربی شهر بابل)، زن در توسعه و سیاست؛ ۱۱، بهار ۱۳۹۲، ۱۳۵-۱۵۲، ۱.
- نیازی، شهرزاد؛ باباصفری، علی اصغر، (۱۳۹۰)، تحلیل ساختاری داستان نل و دمن فیض کدکن، فصلنامه نقد ادبی؛ ۱۴، تابستان ۱۳۹۰، ۱۸۷-۲۱۷.
- Atkinson, M.P., Greenstein Th.N, (2005), For Women, Breadwinning Can Be Dangerous: Gendered Resource Theory and Wife Abuse, Journal of Marriage and Family (67). pp. 1137-1148 .
- Graneheim, U.H., Lundman B. (2004), Qualitative content analysis in nursing research: concepts, procedures and measures to achieve trustworthiness, Nurse Education Today, vol. 24, no.2, pp. 105-112.
- Satu Elo, Kääriäinen M., Outi Kanste, Pölkki T., Utriainen K., and Kyngäs H. (2014), Qualitative Content Analysis: A Focus on Trustworthiness, Sage Open, pp:-1-10.

- Satu Elo & Helvi Kynga's, (2007), The qualitative content analysis process, Journal of Advanced Nursing, vol. 62, no. 1, pp.107-115.
- Wamue-Ngare, Grace and Njoroge, Waithera Nancy, (2011), Gender Paradigm Shift Within The Family Structure In Kiambu, Kenya, African Journals of Social Sciences, vol. 1, no. 3, pp. 10- 20.
- Xiaohu. Xu, (2002), Resources, Gender Ideologies, and Marital Power, The Case of Taiwan, Journal Of Family Issues, vol. 23, no. 2, pp. 209-245.